

گشودگی تاریخ جدید در چشم انداز قیام ۱۵ خرداد

دکتر مظفر نامدار^۱

چرا ۱۵ خرداد نقطه عطف تاریخ ایران است؟

وقتی نیم قرن پیش در سال ۱۳۴۲، نهضت ۱۵ خرداد با شعار نفی سلطنت، نفی استعمار، نفی استبداد، نفی غرب گرایی و نفی سکولاریسم در ایران آغاز شد هیچ گروه اجتماعی، حزب سیاسی و تحلیل گر مسائل فرهنگی و اجتماعی به خود جرأت نمی داد که این نهضت را آغاز پیدایی و پایایی یک دگرگونی بنیادی در ارکان اجتماعی، فلسفه سیاسی و نظریه های سیاست و از همه مهم تر تبلور نگاه توحیدی به عالم و آدم بنامد. به خصوص از این جهت که نهضت ۱۵ خرداد در بستر یک سلسله اصلاحات فریبنده ای اتفاق افتاد که حتی چپ ترین گروه ها و جریان های سیاسی و نظریه پردازان اجتماعی نیز توانایی درک نمایشی بودن این اصلاحات را نداشتند و فریب خوردند.

در سال ۴۲ و سال های بعد اغلب نیروهای سیاسی که خود را پیر سیاست تاریخ ایران می دانستند نه تنها هیچگاه به امکان مترقی بودن و ساختار شکنی این جنبش مذهبی - اجتماعی اعتراف نکردند بلکه آن را حتی در حد و اندازه جنبش های نوین اجتماعی

۱. این مقاله در فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال دهم، شماره ۳۵، بهار ۹۲ به چاپ رسیده است.



در دورانی که ملت‌ها و دولت‌های آنها با تمام توان انرژی و منابع، خود را برای کسب موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جدید در جهان متمرکز می‌کردند، شاه ایران و کارگزاران وی تمام این منابع و انرژی را در جهت تخریب و تحقیر ملت خود به کار گرفتند

شایسته تقدیر و تحلیل ندانستند. ارزش‌های فرهنگی، اسلامی و اجتماعی دیرینی که ۱۵ خرداد ریشه در آنها داشت از نظر اغلب نظریه‌پردازان سیاسی نزدیک به یک قرن پیش، از صحنه تحولات اجتماعی خارج شده بود و کسی تصور نمی‌کرد در عصری که افکار و اندیشه‌های غیر دینی و ضد دین سیطره مطلق خود را بر تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گسترده بودند؛ مجدداً دین اسلام از پس غبارهای تحریف و تحقیر سر برآورد و الگوی راه و رسم زندگی جدید شود.

سال‌ها بود که نیروهای اجتماعی و سیاسی که سر در گریبان ارزش‌های غربی داشتند به ملت ما گفته بودند که ارزش‌های اسلامی و ایرانی بحث‌انگیز، ناکارآمد و ناتوان در حل مسائل و مشکلات دوران جدید است و استبداد حاکم بر ایران و عقب ماندگی‌های کشور ریشه در این ارزش‌ها دارد. از طرف دیگر به ما گفته بودند: ارزش‌های اسلامی و ایرانی تاب تحمل تأثیرات همگون‌کننده جهانی شدن دنیای مدرن را ندارد و نمی‌تواند در برابر این تأثیرات مقاومت کرده و پایدار بماند و جامعه‌ای پایدار را رهبری کند. بنابراین باید تمامی این ارزش‌ها و مبشران آن با سرافکندگی از حوزه عمومی خارج شده و به گوشه‌ای از زندگی شخصی پرتاب و تبعید شوند تا دست و پای نیروهای مدرن!! را در مدرن‌سازی و به تعبیر دیگر در غربی‌سازی و جهانی‌سازی ایران نگیرند.

احزاب، گروه‌ها، جریان‌ها، رسانه‌ها، کارگزاران حکومتی و دولت مردان ایران به ظاهر خوشحال بودند که با تبعید این رقیب سرسخت تاریخی به حوزه شخصی و بی‌خاصیت کردن ارزش‌های اسلامی عن‌قریب ایران را جهانی می‌کنند و راه تجدد و ترقی را هموار می‌سازند. جهانی شدن که برای نیاکان شبه روشنفکر ما چیزی جز فرنگی شدن و غربی شدن نبود از ابتدا معنای خیلی ساده لوحانه‌ای داشت. به آنها گفته بودند که فرنگی شدن که همان جهانی شدن و رسیدن به قله‌های تجدد، ترقی و تمدن است آنقدر سهل الوصول است که به اندازه تعویض کلاه و تغییر لباس و کشف حجاب زنان نیز زمان نمی‌برد.

رضاخان ابله و عمله‌های استعمار چون محمدعلی فروغی، عباس مسعودی، تیمورتاش، علی اکبر داور، نصرت‌الدوله و علی اصغر حکمت و دیگران که با او همداستانی داشته و مشوق وی در نابودی و تخریب ایران بودند، درک و فهمشان از ترقی و پیشرفت همین



بود. عباس مسعودی مدیر روزنامه/اطلاعات که یکی از همراهان رضاخان به ترکیه بود می‌نویسد:

تغییر کلاه معروف لبه‌دار پهلوی به کلاه اروپایی پس از این سفر بود... رضا شاه معتقد بود که اختلاف ظاهری ایرانی‌ها با اروپایی‌ها برداشته شود. او می‌گفت باید ایرانی‌ها خود را با خارجی‌ها یکسان بدانند و در ترقی و پیشرفت تشویق و تأیید شوند و بدانند تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد جز همین کلاه در ظاهر، در بین نیست و باید این تفاوت را بردارند...^۱

وقتی سطح شعور دولتمردان ایران از مفهوم تجدد و ترقی نمادی جز کلاه لگنی و کلاه اروپایی نیست و این تغییر سطحی و ظاهری و جاهلانه را مترادف با جهانی شدن و اروپایی شدن قلمداد می‌کنند، درک مصائب ملت ایران در این ادوار رنج آور چندان سخت نیست.

در دورانی که ملت‌ها و دولت‌های آنها با تمام توان انرژی و منابع، خود را برای کسب موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جدید در جهان متمرکز می‌کردند، شاه ایران و کارگزاران وی تمام این منابع و انرژی را در جهت تخریب و تحقیر ملت خود به کار گرفتند و وقت این ملت را در صدور بخشنامه‌های ابلهانه و مقابله با اخلاق و فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی که حافظ استقلال و وحدت ملی بود به کار گرفتند.

در ۱۴ تیر ۱۳۱۴، آداب استعمال کلاه بین‌المللی از سوی وزارت داخله به حکام ولایات به شرح زیر ابلاغ شد و مصیبتی بر مصیبت‌های گذشته ملت ایران اضافه کرد:

- در مواقع ورود به اتاق حتماً باید کلاه را بردارند برای احترام کامل، البته بایستی کلاه را در خارج اتاق بگذارند و در موارد دیگر ممکن است دست بگیرند.

- در موقع برخورد در خیابان و معابر عمومی برای اجرای مراسم تعارف، شخص کوچک‌تر (چه از حیث مقام و چه از لحاظ سن) باید کلاه خود را بردارد و پس از ادای همان مراسم از طرف مقابل مجدداً کلاه را به سر

۱. حمید بصیرت‌منش، علما و رژیم رضاشاه، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶.
- باید دانست که تغییر کلاه و لباس و جریان کشف حجاب، از سیاست‌های دیرینه استعمار انگلیس برای دستیابی بر بازار ایران بود. انگلستان رضاه شاه را به قدرت رسانید تا به دست او و بازور سرنیزه لباس‌های محلی و سنتی را از تن ملت ایران بیرون آورد و کلاه و لباس فرنگی را بر آنان تحمیل کند، تا کالاهای خارجی در ایران متاع بی‌مشتري نباشد و در بازار ایران رونق بگیرد. البته رویارویی با اسلام نیز در این طرح و نقشه نقش بسزایی داشت.

بگذارد.

- در مواقعی که چند نفر در نقطه‌ای جمع هستند یا عبور می‌نمایند چنانچه شخص خارجی برسد که یا با یک نفر از آن جمعیت آشنایی داشته باشد، موقعی که مبادله تعارف و سلام بین این دو نفر به وسیله کلاه می‌شود سایرین باید به احترام رفیق همراه خودشان به شخصی که جهت آنها احتراماً کلاه برداشته، کلاه خود را بردارند...^۱

سختگیری‌های تحقیرکننده در استعمال کلاه بین المللی به جای کلاه پهلوی (کلاه لگنی) که قبلاً مزدوران پهلوی به آن کلاه مقدس می‌گفتند و ارسال بازرسینی از طرف رضاخان به مناطق گوناگون برای ارزیابی نتایج حاصله از این پیشرفت بزرگی!! که غرب‌گرایان برای ملت ایران به ارمغان آورده بودند آن هم در شرایطی که مردم در رنج و فقر و عقب‌ماندگی دست و پا می‌زدند، اما کسی نبود که به داد آنها رسیدگی کند، حتی صدای بخشی از کارگزاران حکومتی را نیز در آورد. این نمایش‌های مضحک غرور ملت ایران را جریحه‌دار کرد.

تجدد، ترقی و جهانی‌شدن در ایران عموماً چنین معنایی داشت و چیزی جز گسترش عادات و آداب سطحی فرهنگی‌ها و توسعه دنیایی رسانه‌های اطلاع‌رسانی (رادیو، سینما و...) و تفریحی (کاباره، کازینو، فاحشه‌خانه و...) غرب در هر جامعه‌ای نبود.

این پدیده مخرب پس از گذار از امتیازات رویترا، امتیاز انحصاری تجارت توتون و تنباکو، امتیاز بانک شاهنشاهی، امتیاز بانک استقراض روسی، قرارداد نفت داری، قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس (قرارداد ۱۹۰۷) قرارداد وثوق‌الدوله، قرارداد کنسرسیوم و صدها قرارداد استعماری دیگر که اصلاح‌طلبان عصر قاجار و پهلوی بر ملت ایران تحمیل کرده و بنیه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور را نابود کردند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آرام آرام به زمزمه‌های جدیدی از جهانی‌شدن، فرهنگی‌شدن و مدرن‌شدن رسید. تغییر لباس و کشف حجاب رضاخان ابله به تقسیم اراضی و انقلاب سفید شاه بدون ملت رسید تا علاوه بر تحقیر بنیه فرهنگی و سیاسی ایران بنیه اقتصادی و اجتماعی نیز نابود شود.

جنبش ۱۵ خرداد انفجار بغض فروخورده ملت ایران در مرگ آباد تاجر و تحقیر و مقدس‌مآبی و فرهنگی‌مآبی و غرب‌گرایی بود که ملتی پشت رهبر خود یک قرن تحقیر و تخریب فرهنگی‌شدن، مدرن‌شدن و جهانی‌شدن را تحمل کرد و در پایان

۱. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۸۰-۱۷۹.



جنبش ۱۵ خرداد انفجار بغض فرو خورده ملت ایران در مرگ آباد تحجر و تحقیر و مقدس مآبی و فرنگی مآبی و غرب گرایی بود که ملتی پشت رهبر خود یک قرن تحقیر و تخریب فرنگی شدن، مدرن شدن و جهانی شدن را تحمل کرد و در پایان دستاوردی جز کلاه لگنی، کلاه اروپایی، کوکا کولا، رادیوترانزیستوری و جعبه سیاه و سفیدی که در آن فیلم «سرکار استوار» و «صمد به مدرسه می رود» و «یک اصفهانی در نیویورک» نمایش داده می شد، به همراه نداشت.

دستاوردی جز کلاه لگنی، کلاه اروپایی، کوکا کولا، رادیوترانزیستوری و جعبه سیاه و سفیدی که در آن فیلم «سرکار استوار» و «صمد به مدرسه می رود» و «یک اصفهانی در نیویورک» نمایش داده می شد، به همراه نداشت.

نهضت ۱۵ خرداد نشان داد که دیگر امکان ندارد نظام سلطنت را با بازنمایی های شبه اصلاحات، شبه انقلابی و شبه دموکراتیک در چشم ملت ایران نظامی مقبول جازد. انتقادات بنیادینی که امام خمینی بر پایه های رژیم سلطنتی وارد کرد نمی توانست توسط هیچ فرآیند شبه دموکراتیکی بازسازی شود.

حمله به نظام پادشاهی و مترادف دانستن شاه دوستی با غارتگری، ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، تجاوز به احکام اسلام و کوبیدن روحانیت^۱ و غیر عقلی دانستن نظام پادشاهی عملاً سلطنت را در مقابل باورها و اعتقادات عمیق و ریشه دار مردم ایران قرار داد. رژیم سلطنتی با هیچ فرآیندی نمی توانست این تضاد تاریخی را حل کند.

اگرچه قرار بود بازنمایی به ظاهر انقلابی حکومت محمدرضا بعد از کودتای مفتضح انگلیس و امریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طریق تقسیم اراضی و انقلاب سفید، رژیم منفور پهلوی را به یک رژیم محبوب و مردمی تبدیل کند، اما نهضت ۱۵ خرداد ضربه نهایی را بر پیکر فرسوده و فرتوت این رژیم دست نشانده وارد کرد و ماهیت دروغین این اصلاحات امریکایی و فریبنده را نیز برملا ساخت.

نهضت ۱۵ خرداد و میوه شیرین آن انقلاب اسلامی را به شرطی می توان بهتر فهمید که تمامی ارکان متعلق به این نهضت را با خود نهضت پیوسته سازیم و تلاش نکنیم که هر کدام از این ارکان را به صورت تجزیدی مورد مطالعه قرار دهیم. نهضت ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی سه رکن بزرگ دارد که قابل تجزید، تفکیک و تجزیه نیستند: مردم، رهبری و اسلام. این سه رکن در تاریخ معاصر مستقیماً بر بسیاری از تحولات سیاسی، فکری و فرهنگی ایران اثر گذاشتند. اکنون به دشواری می توان واقعه ای را سراغ گرفت

۱. سیدحمید روحانی، نهضت/امام خمینی، دفتر اول، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱، ص ۳۹۵.

که از اثرات این سه رکن تأثیر نپذیرفته باشد. اکنون که پنجاه سال از واقعه خونبار نهضت ۱۵ خرداد گذشته است نباید از این حقیقت که گفته‌اند: «آشنایی سطحی با تاریخ، افیون معرفت انسان است»، غافل شویم. اقدام شگرف ملت ایران در نهضت پانزده خرداد تغییرات بنیادی در ژئوپلیتیک و ژئوکالچر کشور ایجاد کرد. تغییری که به دست مبارک خمینی کبیر در محیط انسانی ایران روی داد، بی‌تردید شاخصی بود برای محک زدن تمام ارکان جامعه که به نحوی تحت تأثیر این تغییر قرار می‌گرفتند.

۱۵ خرداد هم شاخصی بود برای محک زدن توده‌های مردم و میزان استقامت و وفاداری آنها به آرمان‌های نهضت خمینی کبیر، هم شاخصی بود برای محک زدن لاف‌زنی‌ها و ظاهرنمایی‌های شبه انقلابی و شبه اصلاحاتی رژیم وابسته و مستبد پهلوی و الیگارش‌ی وابسته به آن، هم شاخصی بود برای محک زدن شعارهای دروغین حقوق بشری و دموکراسی‌خواهی‌های امریکا، شوروی، انگلیس و سایر کشورهای استعماری و عمله‌های داخلی آنها، هم شاخصی بود برای محک زدن گروه‌ها، احزاب و جریان‌هایی که ژست‌های دروغین مبارزه با استبداد می‌گرفتند، هم شاخصی بود برای محک زدن مقدس‌مآبان و متحجری‌نی که پشت نقاب تشبیب به دین، حوزه و روحانیت در خدمت سیاست‌های فریبکارانه استبداد و استعمار بودند و آب به آسیاب صهیونیسم، بهائیت و سایر دشمنان قسم خورده ایران اسلامی می‌ریختند و از همه مهم‌تر شاخصی بود برای سنجش توانایی‌های اسلام در ایجاد جنبش اجتماعی در عصر سیطره مطلق غرب بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران.

نهضت ۱۵ خرداد به کلی بدنه سیاست و فرهنگ و نظام ادبیات سیاسی و شبه‌روشنفکرانه و به ظاهر فلسفی تاریخ معاصر ایران را به هم زد و نگاه جدیدی را در معرض چشم‌انداز تحولات ایران قرار داد. ما در اینجا تلاش می‌کنیم این نگاه جدید را که شاخص پانزده خرداد به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ ایران است را مرور کنیم تا گرفتار افیون معرفت که امروزه در قالب تحلیل‌ها، تجلیل‌ها، تاریخ‌نگاری‌های شبه تاریخی و از همه مهم‌تر در قالب تاریخ شفاهی که به کلی فاقد نشانه‌های تاریخی هستند و متون و اسناد تاریخی را به حاشیه می‌رانند، بنگریم.

نهضت ۱۵ خرداد و سیاست‌زدایی از سیاست در ایران

سیاست به مفهوم غربی و به تبع آن در ساختار نظام استبدادی رژیم مشروطه سلطنتی



که بخشی از بدنه الگوی سیاسی غربی بود، ابتدایی‌ترین معنا، یعنی صیانت از نظم اجتماعی برای حفظ امنیت کارگزاران حکومتی را داشت، آن هم بدون سهیم بودن بخش اساسی جامعه یعنی مردم از اثرات این امنیت در زندگی فردی و اجتماعی خود. چنین درکی از سیاست، متبادر این معنا است که حکومت بر یک کلیت میان تهی که هر لحظه نظم سطحی و صوری آن دچار آشفتگی و پریشانی است و حاکمیت خود را از طریق یک شبکه امنیتی و پلیسی تحمیل می‌کند.

امام خمینی دقیقاً اهداف اولیه مبارزه خود علیه رژیم پهلوی را بر همین کلیت میان تهی متمرکز کرد و نهضت ۱۵ خرداد، آن بخشی از جامعه را با خود همراه کرد که هیچ مقام، موقعیت و شأن تعریف شده‌ای در این نظم میان تهی نداشتند. امام برای پیشبرد روند سیاسی شدن مردم، یعنی این سرمایه بزرگ اجتماعی، ابتدا باید مناسبات جاری جامعه در مورد معنا و مفهوم سیاست را مورد تردید و باز تعریف بر اساس فرهنگ اسلامی قرار می‌داد، یعنی ابتدا باید از خود سیاست در ایران سیاست‌زدایی می‌کرد!

تا قبل از ۱۵ خرداد تعاریف متعارف از سیاست به معنای: پدر سوخته بازی، فریب کاری، نیرنگ‌زدن به مردم، دروغ‌گویی، عهد شکنی، مشروعیت استفاده از زور و زندان و امثال این اقدامات ضد اخلاقی و ضد اسلامی بود که نیکولو ماکیاولی، نظریه پرداز مفهوم مدرن سیاست در غرب آن را اساس ارکان فلسفه و علم سیاست می‌دانست و بعدها تمامی متفکران و نظریه پردازان سیاست در سیاست داخلی و سیاست خارجی، این معنا از سیاست را عقلی و علمی نامیدند. اگر قرار بود کسی را لعن و نفرین و یا بدنام کنند به او برچسب سیاسی بودن می‌زدند. این تعبیر از سیاست در اندیشه‌های امام شدیداً مغایر با فهم اسلامی از مفهوم سیاست بود. امام خمینی در روشنگری این برداشت از سیاست می‌گوید:

در روزنامه [مورخ ۱۳/۵/۱۳۴۲] که مرا از زندان قیصریه آوردند، نوشتند که مفهومی این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الآن حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است! و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم. امروز چون موقع مقتضی است، می‌گویم. اسلام - تمامش - سیاست است. اسلام این



نیست. والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم؛ من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.^۱

در حقیقت یکی از اثرات تعابیر متعارف از سیاست در ایران این بود که برای همیشه مقدس مآبان و متحجرین را از دخالت در مهم‌ترین رکن تعیین‌کننده سرنوشت مردم دور نگه می‌داشت. امام می‌دانست اگر قرار است مناسبات موجود به هم ریخته شود و سیاست به جایگاه اصلی خود در شریعت برگردد، باید از خود سیاست، سیاست‌زدایی شود. نهضت ۱۵ خرداد مناسبات جاری در بدنه سیاست را بر هم زد و تنش‌های بنیادین در میان بازیگران این مناسبات ایجاد کرد. تنش بین بدنه ساختار یافته اجتماعی که در آن هر بخشی مقام و موقعیت خود را داشت و تمایلی به بهم خوردن این ساختار نداشتند و بازیگرانی که سیاست و دخالت در امور مردم را حق انحصاری خود تلقی می‌کردند. شاید یکی از دلایل اصلی عکس‌العمل منفی اغلب گروه‌هایی که سهمی در این مناسبات داشتند نسبت به قیام ۱۵ خرداد همین بود. نهضت ۱۵ خرداد تمامی این مناسبات را بر هم ریخت و ارکان جدیدی را وارد سیاست ایران کرد که تا قبل از آن جایگاه شایسته‌ای در سیاست نداشتند.

بنابراین وقتی امام می‌گوید ۱۵ خرداد نقطه عطف تاریخ ایران است، این نقطه عطف را باید در کجا جستجو کرد؟ در همین به هم خوردن مناسبات جاری و سیاست‌زدایی از سیاست. سیاست‌راستین به معنی دقیق کلمه و به تعبیر فهم اسلامی از سیاست وقتی در ایران پا گرفت که امام مردم، روحانیت و اسلام را در قامت ارکان و عاملان فعال و دارای کنش به صورت نه‌نمایشی بلکه واقعی، وارد حوزه سیاست کرد. عاملانی که اگرچه در تحولات جامعه نقش ثابتی داشتند، اما در بنیاد سیاست پایگاه فرودست به حساب می‌آمدند. بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد صدای مردم، همپای صدای طبقات اشراف، طبقات حکومت‌گر، احزاب و گروه‌های سیاسی شنیده شد. مردمی که هیچگاه در تعاریف متعارف سیاست به رسمیت شناخته نمی‌شدند در مکتب امام خمینی آنچنان وارد متن سیاست و گفتگوهای سیاسی شدند که اغلب گروه‌های سیاسی که بعد از قیام ۱۵ خرداد در ایران شکل گرفتند ناچار شدند، جایگاه رفیعی برای مردم در دیدگاه‌های



سیاسی خود در نظر بگیرند.

مردم تا قبل از قیام خونین ۱۵ خرداد، وسیله‌ای ارزان و بی‌ارزش برای مطالبات و معاملات سیاسی گروه‌ها و جریان‌ها به حساب می‌آمدند و بعد از وصول مطالبات و پایان معاملات به گوشه‌ای پرتاب می‌شدند امام موضوعیت و مداخلیت مردم در مناسبات سیاسی را صرف‌نظر از مطالبات و معاملات سیاسی رسمیت بخشید و در انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی آن را نهادینه کرد.

قیام ۱۵ خرداد و ارتباط نهضت‌رهای مردم با واقعیت‌های جامعه

آنچه مشروطه و نظام سلطنت وابسته به آن و جریان شبه‌روشنفکری مدافع آن برای کشور به ارمغان آورده بود از دیدگاه ملت ایران نه تنها وضعیت جدید و رهایی بخشی به حساب نمی‌آمد بلکه طغیان‌های خودسرانه، سرخوشانه و پی در پی فرنگی‌مآبان تازه به قدرت رسیده، علیه عقل، تفکر، تاریخ، فرهنگ و تمدن و باورهای ایرانی-اسلامی کشور و نیز استقلال نحیف و آزادی بی‌رُمق عصر قاجار را قربانی استبداد مطلقه مدرن رضاخانی کرد.

این طغیان‌ها واکنش طبیعی ملت‌ی را به‌همراه داشت که با تجربه تاریخی خود دریافته بودند که راه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مدرن از راه عقل، تفکر و واقعیت‌های تاریخی ایران جداست. عقل به‌ظاهر مدرن استبداد مطلقه که دست‌پخت نامطبوع منورالفکری برای ملت مظلوم ایران بود، نمی‌توانست در پرتو آرمان‌های فقیر و نحیف

اقدام شگرف ملت ایران در نهضت پانزده خرداد تغییرات بنیادی در ژئوپلیتیک و ژئوکالچر کشور ایجاد کرد. تغییری که به دست مبارک خمینی کبیر در محیط انسانی ایران روی داد، بی تردید شاخصی بود برای محک زدن تمام ارکان جامعه که به نحوی تحت تأثیر این تغییر قرار می گرفتند

خود واقعیت‌های جامعه را روشن کند. این آرمان‌ها با رخداد‌های جامعه هیچ ارتباطی نداشت و با خود ایدئولوژی‌های بی‌معنایی را به‌همراه آورد که نه تنها افسانه‌های کهنه و ارتجاعی و ضد عقلی ایران قبل از اسلام را در قالبی مدرن تکرار کرد بلکه هزینه‌های سنگین ناتوانی و ناکارآمدی خود را نیز به حساب ملت ایران گذاشت. افسانه‌هایی که ربط مشخص خود را با واقعیت به طور کامل از دست داده بودند. حتی بصیرتی که استعداد پیش‌بینی این موقعیت دشوار را داشته باشد وجود نداشت و همان‌طوری که گفته شد ملت‌های دیگر در این دوران در پی کشف منابع

جدیدی برای کسب قدرت و ثروت و سرمایه و حفظ استقلال و آزادی خود بودند، ولی منور الفکرهای ایرانی در پناه قلدری‌ها و سرنیزه یک شاه بی‌سواد و جاهل در پی تغییر کفش و کلاه مردم بودند و اسم آن را تجدد و ترقی گذاشتند.

امام خمینی با به‌راه انداختن نهضت ۱۵ خرداد، ایران را از مسیر انحرافی، ناکجاآباد، ناشناخته و مبهم تاریخ جدیدی که دست ناپاک استعمار و استبداد و روشنفکری وابسته برای آن رقم زده بود، به مسیر اصلی واقعیت‌های تاریخی کشور برگرداند. به عبارت دیگر بعد از سرکوب نهضت اسلامی عدالتخانه و قربانی کردن این نهضت مردمی در پای مشروطه‌ای که به قول شهید شیخ فضل الله نوری از دیگ پلوی سفارت انگلیس در آمده بود، نهضت‌رهایی بخش ملت ایران پیوند خود را با واقعیت‌های جامعه از دست داده بود و مسیری را طی می‌کرد که در این مسیر هیچ چشم‌انداز مفید و سازنده‌ای برای آینده ایران وجود نداشت. مسیری که با واقعیت‌های تاریخی، ساختار اجتماعی و ارزش‌های اعتقادی ملت ایران در تناقضی آشکار بود.

در این مسیر، گذشته تاریخ ایران بر آینده پرتوی نمی‌افکند و عقل جامعه در تاریکی، سرگردانی و گم‌گشتگی رها شده بود. هر گروه و جریانی، ساز خود را می‌زد و راه خود را تنها راه سعادت ملت ایران می‌دانست. با وجودی که اغلب این راه‌ها به بیراهه رسیده بود اما همچنان اصرار در پیمودن این راه‌ها شیرازه وحدت جامعه را از هم گسیخته بود. استبداد و استعمار و عمل‌های داخلی آنها از همین خلاء ناشی از عدم پیوند عقل و تفکر با واقعیت‌های جامعه نهایت استفاده را کرده بودند و نهضت‌رهایی ملت ایران را به انقلاب

سفید یعنی انقلابی ضد همه انقلاب‌ها و ضد همه اصلاحات هدایت می‌کرد. نهضت ۱۵ خرداد همچون نورافکنی پر قدرت در امتداد این رخدادهای بی‌سرانجام، روشنایی افکند و مسیر نهایی آنها را تبیین نمود.

با عریان شدن ساختار درونی و روابط بیرونی رخدادهایی که در پس شعارهای زیبای اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، الغای رژیم ارباب و رعیتی و اعطای حق رأی به زنان و امثال آنها نهفته بود، روندهای پنهان این مسیر انحرافی آشکار شد و ملت ایران در پی روشنگری‌های رهبر خود به ماهیت نمایش‌ها و همایش‌های رژیم سرسپرده پهلوی و اربابان وی بصیرت کامل یافت و به واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی خود بازگشت. نهضت ۱۵ خرداد نشان داد که انقلاب سفید شاه، بدون ملت، استعداد آن را ندارد که حتی خالقان خود را نیز رستگار کند، چه برسد به این که مسیر رستگاری ملت ایران باشد.

بنابراین در معنای دقیق کلمه برآمدن امام خمینی و نهضت ۱۵ خرداد شورش عقل، تفکر، بصیرت و ایمان علیه جریاناتی بود که در طول حدود یک قرن گذشته ایران را علی‌رغم استعدادهای خدادادی به عقب‌ماندگی رساندند و نتوانستند قواعد دگرگونی و تعالی را در قلمرو سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به نفع جامعه به کار گیرند. این عدم موفقیت فلسفه سیاسی مدرن که رژیم مشروطه سلطنتی بخشی از آن بود؛ نه به اعتبار استبدادپذیری یا خردگریزی و یا خودمحوری فرهنگ و ملت ایران بلکه قربت با ناتوانی، ناکارآمدی و فرهنگ‌ستیزی، افراد و جریاناتی دارد که بدون دعوت و بدون لیاقت و شایستگی هدایت کشتی توفان زده جامعه در این دریای متلاطم را به‌دست گرفتند.

نهضت ۱۵ خرداد از فراز جنبش‌هایی چون جنبش تحریم، جنبش عدالتخانه، جنبش حاج آقا نورالله، جنبش ملی شدن صنعت نفت و ده‌ها جنبش محلی و منطقه‌ای دیگر سر بر آورد و نشان داد که فلسفه مدرن و جریان‌های وابسته به آن مثل جریان فرنگی‌مآبی، غرب‌گرایی، سلطنت‌طلبی، لیبرالیسم، سوسیالیسم، سکولاریسم و عمله‌های آنها در سیاست؛ از درک واقعیت‌ها و حقیقت‌های تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی عاجز هستند و نمی‌توانند از عهده وظایفی برآیند که نه تنها درک درستی از این وظایف ندارند بلکه هیچگاه مردم ایران ادای این وظایف را بر عهده آنها نگذاشته بود. امام خمینی با درک واقعیت‌های تاریخی ایران و شناخت عمیق از حوادث، رخدادها و نشانه‌هایی که موجب شد ایران، ایران اسلامی باشد نه سکولار، نه غربی، نه مستعمره شرق و غرب، توانست تاریخ ایران را به مسیر واقعی آن رهبری کند. نظام مشروطه سلطنتی به دنبال ساختن ملتی بود که باید در جهانی زندگی می‌کرد که ذهن، سنت





فکری و ارزش‌های تاریخی این ملت حتی قادر به طرح پرسش‌های معنادار و مناسب و همساز برای چنین جهانی نبود چه برسد به یافتن پاسخی برای سردرگمی‌های ناشی از ورود به این جهان، امام خمینی و نهضت ۱۵ خرداد نقطه عزیمت سردرگمی‌های یک قرن گذشته را پیدا کرد و با درگیر کردن عمل مردم با تعهد و مسئولیت‌های آنها یا به عبارتی دیگر با متعهد کردن مردم، امید از دست رفته را به جامعه پریشان و گمگشته ایران بازگرداند و به ملت ایران این امکان را داد که به جای اتلاف وقت و سرمایه در پای ناکجاآباد مدرنیسم، به اصل عقیده و تعهد به عقیده و مسئولیت‌پذیری عقیدتی خود بازگردد.

فرنگی‌مآبان با راز آلود کردن تجدد و ترقی، راه درست اندیشیدن و درست عمل کردن را به روی ملت ایران مسدود کرده بودند و تنها راه ترقی را تعطیلی عقل و اندیشه و تقلید بی‌چون و چرا از غرب دانستند. امام در نهضت ۱۵ خرداد این راه مسدود را باز کرد و به ملت ایران نشان داد که نجات و رستگاری جامعه در استمرار واقعی ارزش‌های نهادینه شده جامعه که ریشه در فرهنگ و تاریخ ایران دارد نهفته است. ۱۵ خرداد از این جهت نقطه عطف در تاریخ است که مرکز پیوند شکاف میان گذشته، حال و آینده تاریخ ایران بود. شکافی که طی یک صد سال گذشته، تمامی فرصت‌های تاریخی راز دست ملت ایران به نفع استبداد و استعمار گرفت.

۱۵ خرداد و باز تعریف آرمان‌های تغییر در مفاهیم اسلامی

آغاز مشخص سنت اندیشه سیاسی غربی در ایران به آموزه‌های میرزا ملکم خان ارمنی و همفکران او بازمی‌گردد. به اعتقاد من این اندیشه با نظام مشروطه سلطنتی به پایان مسلم خود رسید. بنابراین فلسفه سیاسی غربی در ایران به دلیل فقدان ماهیت تاریخی و نحیف بودن و فقر اندیشه، چیزی جز تاریکی، سردرگمی و فریب‌کاری به ارمنان نیاورد. این سردرگمی، پریشانی و فریب‌کاری وقتی به پایان رسید که امام خمینی اعلام کرد حقیقت، سیاست، فلسفه، فقه، حکمت و حکومت خارج از شریعت اسلامی نیست. حقیقت سیاست و حقیقت شریعت دو حقیقت جدای از هم در دو حوزه متفاوت قرار ندارد. بلکه این دو، در حوزه واحدی جز زندگی اجتماعی نمی‌توانند تحقق یابند. حکمت اسلامی به طور الزامی نشان می‌دهد که حکیم نسبت به سیاست چه موضعی دارد و چگونه می‌تواند فضای زندگی مسلمانان را در شرایط متفاوت و زبان‌های متفاوت و فرهنگ متفاوت نگه دارد.

۱۵ خرداد هم شاخصی بود برای محک زدن توده‌های مردم و میزان استقامت و وفاداری آنها به آرمان‌های نهضت خمینی کبیر، هم شاخصی بود برای محک زدن لاف‌زنی‌ها و ظاهرنمایی‌های شبه انقلابی و شبه اصلاحاتی رژیم وابسته و مستبد پهلوی و الیگارش‌ی وابسته به آن

بر خلاف سنت فلسفه غربی که آغاز و پایان فلسفه سیاسی به تعبیر نظریه پردازانی چون هانا آرنست با هم در تضاد آشکار می‌باشد، یعنی در بنیاد فلسفه غربی: سنت با پشت کردن فیلسوف به سیاست و سپس بازگشتن او برای اعمال هنجارهای خود بر امور بشری آغاز شد، پایان آن هنگامی فرا می‌رسید که فیلسوف به فلسفه پشت کرد تا آن را در سیاست متحقق سازد.^۱

در حکمت اسلامی آغاز و پایان سیاست با شریعت دو جهت متفاوت یا متضاد ندارد. برنارد لوییس که خود را یک اسلام‌شناس غربی معرفی می‌کند در این رابطه می‌نویسد:

وقتی ما در جهان غرب، تربیت شده در سنت غربی، کلمات اسلام و اسلامی را به کار می‌بریم به طور طبیعی دچار اشتباه شده و می‌پنداریم که دین برای مسلمانان همان معنای رایج در غرب و حتی قرون وسطی را دارد. یعنی بخشی و قسمتی از زندگی که برای موارد خاصی معین شده است، جدا یا حداقل تجزیه پذیر از دیگر بخش‌های زندگی است که به امور دیگر مربوط می‌شود. در جهان اسلام این چنین نیست و در گذشته چنین نبوده است و تلاش در دوران جدید برای تحقق آن شاید در چشم‌انداز گسترده‌ای از تاریخ به عنوان انحرافی غیر طبیعی تلقی شود که در ایران پایان یافته است و در برخی از کشورهای اسلامی دیگر نیز شاید به پایان خود نزدیک می‌شود. در اسلام سنتی، میان دستگاه دینی و دولت تمایزی نبود.^۲

در حقیقت برنارد لوییس دارد به همان واقعیتی اشاره می‌کند که امام خمینی در نهضت ۱۵ خرداد آن را به متن جامعه ایران باز گرداند. برنارد لوییس می‌نویسد:

در جهان مسیحیت وجود دو قدرت به بنیانگذار آن بر می‌گردد. کسی که به پیروان خویش دستور داد تا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را

۱. هانا آرنست، میان گذشته و آینده، ترجمه سعید مقدم، تهران، اختران، ۱۳۸۸، ص ۲۹.

۲. برنارد لوییس، زبان سیاسی/اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸، ص ۲۶.

به خدا واگذارند. در سرتاسر جهان مسیحیت همواره دو قدرت وجود داشته است. خدا و قیصر که در این جهان به امور مقدس و امور دولت و یا به تعبیر جدید، کلیسا و دولت تجلی یافته‌اند. آنها ممکن است یا از هم جدا باشند، ممکن است هماهنگ یا در تضاد با یکدیگر باشند. ممکن است این غلبه نماید یا آن، امکان دارد که یکی مداخله کند و دیگری اعتراض، همانگونه که ما اکنون در حال تجربه مجدد آن هستیم... در اسلام قبل از غرب‌گرایی مسلمین، دو قدرت وجود نداشت بلکه تنها یک قدرت بود و در نتیجه مسئله جدایی نمی‌توانست مطرح شود. تمایز بین دستگاه کلیسا و دولت که عمیقاً در جهان مسیحیت ریشه دارد در اسلام وجود نداشت.^۱

از ویژگی‌های بزرگ نهضت ۱۵ خرداد این بود که معنای رایج از دین و سیاست در میان مسیحیان را که غرب‌گرایان عصر قاجار و پهلوی در ایران رواج داده بودند به مجرای درست اسلامی و ایرانی بازگرداند. امام می‌دانست در ایران اسلامی وقتی همه چیز حفظ خواهد شد و سامان خواهد یافت که آن آغاز زنده سنت اسلامی نسبت به فضای زندگی مسلمانان مجدداً به جهان اسلامی و ایران اسلامی باز گردد. آنچه امام انجام داد و نهضت ۱۵ خرداد نقطه عطف آن شد، وارونه کردن سلسله مراتب بین اندیشه اسلامی و عمل سیاسی بود که متأسفانه از دوره قاجاریه بخشی از دستگاه حوزه علمیه و نهاد روحانیت به دلیل سرخوردگی‌های سیاسی مشروطه و نهضت ملی شدن نفت گرفتار آن شد و آفات تحجر و مقدس‌مآبی انرژی حوزه را گرفت.

رویکردی که امام در نهضت ۱۵ خرداد و بعد از آن اتخاذ کرد قیام مبتنی بر آگاهی توده‌های مردم بود نه قیام مبتنی بر مبارزه مسلحانه گروه‌های سیاسی و سازمان‌های چریکی. امام برخلاف سنت فلسفه سیاسی غربی خشونت را قابل‌تاریخ نمی‌دانست که زاینده هرگونه دگرگونی و تغییر است و اعتقادی نداشت که انقلاب‌ها باید از دل خشونت گذر کند تا زایش جدیدی در تاریخ اتفاق بیفتد. بلکه معتقد بود که بر اساس آموزه‌های اسلامی انقلاب‌ها و دگرگونی‌ها اگر از دل آگاهی توده‌های مردم بیرون نیاید انقلاب بیداری عقل نیست بلکه قیام بیداری نفس است.

در منطق انقلابی امام، نیروهای پیدا و پنهان پیش‌برنده تکامل انسان و جامعه هیچگاه از طریق جریان خشونت بار جنگ‌ها و انقلاب‌های خونبار، صورت عیان به خود

۱. برنارد لوییس، همان، ص ۲۷.

برآمدن امام خمینی و نهضت ۱۵ خرداد شورش عقل، تفکر، بصیرت و ایمان علیه جریاناتی بود که در طول حدود یک قرن گذشته ایران را علی‌رغم استعدادهای خدادادی به عقب‌ماندگی رساندند و نتوانستند قواعد دگرگونی و تعالی را در قلمرو سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به نفع جامعه به کار گیرند

نمی‌گیرد و تاریخ تنها در دوره‌های خشونت بار چهره حقیقی خود را نشان نمی‌دهد. بلکه تاریخ از منطق آگاهی، بصیرت، عقل و تفکر می‌تواند از فضاهای مه‌آلود لفاظی‌های ایدئولوژیک محض و ریاکارانه عبور کند و بستر رهایی توده‌های مردم شود. نهضت ۱۵ خرداد به همین اعتبار تجلی آگاهی توده‌های مردم و نقطه عطف تاریخ ایران است. زیرا خارج از بافته‌ها و تافته‌های بی‌اساس و سست احزاب، گروه‌ها و جریان‌ها تنها در پس روشنگری‌های امام و مقتدای خود به صحنه آمد. امام در نهضت ۱۵ خرداد و بعد از آن با تکیه بر آگاهی مردم هم‌زمان در چند جبهه به مقابله با دشمنان ایران اسلامی پرداخت:

۱. جبهه مقدس مآبان متحجر که آلودگی دین و سیاست را مضر به حال دین و سیاست می‌دانستند.

۲. جبهه غرب‌گرایان سکولار و ضد دین که دین را امری مربوط به حوزه شخصی تبلیغ می‌کردند و آن را افیون توده‌ها می‌دانستند.

۳. جبهه کارگزاران استبداد پهلوی که شدیداً هر صدای انتقادی از ناحیه دین را سرکوب می‌کردند.

۴. جبهه استعمار امریکا، انگلیس و شوروی و عمل‌های داخلی آنها مثل جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب توده و سایر احزاب چپ و راست که با آزادی و استقلال ملت ایران به رهبری روحانیت مخالف بودند.

۵. جبهه صهیونیسم بین‌الملل و احزاب بهایی که در تمامی ارکان حکومت پهلوی نفوذ داشتند و برآمدن اسلام و روحانیت اصیل و انقلابی و سیاسی را بر نمی‌تابیدند.

قیام ۱۵ خرداد از جهت‌های مختلف، قیام برجسته و آگاهانه علیه سبطه این پنج جبهه آشکار و عوامل پیدا و پنهان آنها در ارکان سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران بود. امام می‌دانست اگر قرار است از این مبارزه نابرابر و طاقت‌فرسا سربلند خارج شود باید آرمان‌های مردم را در قالب مفاهیم اسلامی باز تعریف نماید، زیرا عدم انطباق عمل سیاسی اسلامی با رخدادهای تاریخی ایران و واقعیت‌های آن با توجه به جبهه‌های پر قدرتی که در مقابل نهضت صف‌آرایی کرده بودند نهضت ۱۵ خرداد را به شکست

می‌کشاند بنابراین از همان ابتدا به جای رفتن به سراغ تعاریف متعارف از سیاست در جریانات رایج، تمامی تعاریف و تعبیر را متوجه فرهنگ اسلامی کرد و از دل این فرهنگ که ریشه عمیق تاریخی در میان مردم داشت، مفاهیم را استخراج و با زبان زمان پیوند زد و این همان نقطه عطف نهضت ۱۵ خرداد در تاریخ ایران است.

نهضت ۱۵ خرداد، حکمت انتظار و گشودگی جدید در ایران

بارها این مصراع از یکی از ابیات شعر معروف امام خمینی را که می‌گوید: «انتظار فرج از نیمه خرداد کشم» را شنیده‌ایم. در ابتدا شاید خیلی‌ها این مصراع را بیان یک احساس زودگذر و یا یک مفهوم ذوقی در حالت‌های شعری تلقی کنند، اما به نظر من تمامی فلسفه قیام ۱۵ خرداد که آن را نقطه عطف تاریخ ایران می‌کند، در این مصراع نهفته است. اجازه بدهید از زاویه دیگری به عباراتی که امام خمینی در توصیف احساسات و باورهای خود در این مصراع بیان می‌کند، نظر افکنیم. اگر مفهوم انتظار فرج را مفهوم استعلایی ذهن مشترک سیاسی و معنوی ملت ایران، در یک فرآیند تاریخی بسیار طولانی تلقی کنیم، بی‌تردید معنای دیگری از مصراع «انتظار فرج از نیمه خرداد کشم» به ذهن متبادر خواهد شد که آن را با تمامی فلسفه تاریخ شیعه پیوند می‌زند.

در عبارات دقیق این شعر امام دو مفهوم مقدس «انتظار» و «فرج» یعنی امید به گشودگی تاریخ و پایان فروبستگی‌ها را در نیمه خرداد می‌بیند و گذار روزها و رخدادها را در پرتو ۱۵ خرداد، چشم‌انداز تاریخ ایران می‌داند. آنهایی که درک عمیق و دقیقی از اسلام و مکتب اهل بیت دارند، می‌دانند که انتظار در بنیادهای حکمت سیاسی اسلام، جوهر سیاست است و سیاست اسلامی را به معنای دقیق کلمه، جز به انتظار فرج و گشایش نمی‌توان تعریف کرد. به عبارت دیگر در حکمت توحیدی هر عملی بدون چشم‌انداز انتظار چون ناظر به غایتی نیست بی‌معناست.

تغییراتی که در پس انتظار در حکمت اسلامی خوابیده است به نظر می‌رسد که تغییرات سطحی و صوری نیستند. چون هیچ عقلی در تاریخ، از تغییرات سطحی انتظار پایان فروبستگی‌ها و گشایش جدید را ندارد. بنابراین باید این تغییرات بنیادی و ساختارشکن باشد. تغییراتی که یقیناً در چارچوب شالوده‌های مناسبات موجود اتفاق نمی‌افتد، بلکه ابتدا خود این مناسبات را دچار دگرگونی خواهد کرد. اگر چنین نباشد روشن و آشکار است که انتظار جز یک مشت آرزوهای خام و رویاهای اتوپیایی چیز دیگری نخواهد بود. نکته دیگری که در مفهوم انتظار و فرج خوابیده است و برای درک

انتظار فرج از نیمه خرداد،
داستان شور بختی ملت
ایران در مرگ آباد تحجر و
تحقیر و استبداد و استعمار
نبود، بلکه چشم انداز
باشکوه تلاش حکیمان،
فیلسوفان و فقیهانی است
که با زنده نگه داشتن خرد
انتظار، پیوسته جان تازه‌ای
بر جسدهای بی جان تاریخ
این مرز و بوم بخشیدند

عظمت قیام ۱۵ خرداد، در تاریخ ایران اسلامی اهمیت دارد، این نیست که تا چه حد ما قطعاً به این تغییرات دست خواهیم یافت و حتی درجه احتمال دست‌یابی نیز مسئله اصلی نیست، بلکه مسئله امکان پذیر بودن چنین تغییراتی به مراتب از درجه احتمال دست‌یابی به آن اهمیت بیشتری دارد.

سومین نکته‌ای که در حکمت انتظار وجود دارد نشان می‌دهد که بر خلاف تصور بعضی‌ها حکمت انتظار صرفاً حکمت اعتراض نیست بلکه حکمت رشد و بالندگی است. چون بر آیند انتظار، فرج و گشودگی فروبستگی‌ها به عالم جدید و پایان فروبستگی‌هاست. این واقعه عظیم نمی‌تواند با

عبارات نحیفی چون اعتراض تبیین گردد. بنابراین مکتب انتظار، مکتب اعتراض نیست، مکتب رشد و بالندگی است. حکمت توحیدی و مکتب اهل بیت، انتظار را با عقل و آگاهی اجتماعی پیوند می‌زند. خرد انتظار، تنها خرد فردی نیست بلکه خرد اجتماعی است. اگر نظام استبدادی شایسته جامعه مستبد است، جامعه منتظر شایسته فرج و گشایش می‌باشد چون جامعه فقط معترض نیست بلکه جامعه‌ای رشید و بالنده است.

اگر از این زاویه به قیام ۱۵ خرداد نظر افکنیم، درک اعتقادات امام خمینی که فرمود این قیام نقطه عطف تاریخ است، چندان سخت نخواهد بود. امام در ابیات این قطعه شعر تمامی چشم‌اندازهای آینده نهضت ۱۵ خرداد و آینده ایران اسلامی را با ظرافت زیبایی ترسیم می‌کند.

۱. آنچه در پرتو گشایش‌های ۱۵ خرداد اتفاق می‌افتد با مفهوم مقدس انتظار فرج یعنی جوهر سیاست مکتب اهل بیت پیوند تنگاتنگی دارد.

۲. تغییراتی که در پرتو چشم‌انداز قیام ۱۵ خرداد به وقوع می‌پیوندد سطحی و ظاهری نیست بلکه با عمق سیاست، فرهنگ و تاریخ ایران کار دارد. یعنی این تغییرات ساختارشکن بوده و مناسبات نظام شاهنشاهی را در هم می‌کوبد.

۳. این تغییرات امکان‌پذیر است و حتماً اتفاق خواهد افتاد.

۴. از آنجایی که حکمت انتظار در مکتب اهل بیت صرفاً معنای معترض بودن جامعه را ندارد، جامعه‌ای که در پرتو قیام ۱۵ خرداد ساخته می‌شود، جامعه‌ای رشید و بالنده است، نه جامعه‌ای معترض و نق‌نقو.

امام خمینی در قیام ۱۵ خرداد با اعلام مرگ شاه، مرگ سلطنت، مرگ حامیان رژیم سلطنتی، مرگ استعمار آمریکا و انگلیس، مرگ مدرنیته، مرگ حامیان غربی، بهایی - صهیونیستی و حامیان سکولار مناسبات کهنه و فرسوده و در نتیجه مرگ تاریخ نگاری های شبه تاریخی را نیز اعلام کرده بود

قیام ۱۵ خرداد در پرتو روشنگری های خمینی کبیر با خود جامعه آگاهی، تاریخ آگاهی، آرمان آگاهی و جهان آگاهی های جدیدی برای ملت ایران به ارمغان آورد. امام خمینی تمامی این آگاهی ها را با مفهوم خرد انتظار و انتظار تاریخی پیوند زد و از همین پیوند مقدس زایش جدیدی به نام انقلاب اسلامی در ایران اتفاق افتاد. انقلابی که دنیای جدیدی را گشود و به فروبستگی های جامعه پایان داد. انتظار فرج از نیمه خرداد، داستان شوربختی ملت ایران در مرگ آباد تحجر و تحقیر و استبداد و

استعمار نبود، بلکه چشم انداز با شکوه تلاش حکیمان، فیلسوفان و فقیهانی است که با زنده نگه داشتن خرد انتظار، پیوسته جان تازه ای بر جسدهای بی جان تاریخ این مرز و بوم بخشیدند. ۱۵ خرداد، نه تنها ناهمواری ها و آماس های ذهن حکومت گران، استعمار گران و عمله های داخلی آنها را به نمایش گذاشت، بلکه دگرگونی بزرگی در روح و ذهن ملت ایران به وجود آورد.

۱۵ خرداد همان طوری که خمینی کبیر بارها تکرار کرد قیامی بود، ملهم به اعتقاد به ظرفیت های توده های مردم، برای آزادی از استبداد و استعمار و تحقق توانمندی ها و استعداد های ایران. این اعتقاد که از ویژگی های منحصر به فرد تفکر امام است تنها چشم انداز روشن گذار ملت ایران از این قرن پر آشوب و پرفتنه بود. نهضت ۱۵ خرداد نهضت بصیرت و امید بود. تمام دوران قاجار و پهلوی برای مردم ایران سال های تشدید بی اعتمادی و ناامیدی به سیاست و حکومت بود. جامعه ایران را استبداد قاجاری و پهلوی به کمک استعمار و عمله های داخلی آنها جامعه ای، نه متوسط الحال بلکه کاملاً عقب مانده، فقیر، پریشان و سردرگم نگه داشته بودند. جامعه عقب مانده به دنبال پناه می گردد و می کوشد حتی از آزادی که نعمتی خدادادی است بگریزد تا شاید امنیتی به دست آورد.

رضاخان و پسر نادان او را در چنین فضایی با دو کودتای ننگین بر ملت ایران تحمیل کردند. ناامیدی حاصل از این شرایط، کشور ما را به انهدام فیزیکی و روانی نزدیک می کرد. قیام ۱۵ خرداد ملت ایران را احیا کرد و مجدداً به تاریخ بازگرداند. با قاطعیت می توان گفت که قیام ۱۵ خرداد فقط مقدمه ای بر تغییرات سریع و بنیادی در ایران

نبود، بلکه به معنای پایان نظام پادشاهی و سیطره استعمار و عمل‌های داخلی آن بر ایران و جهان اسلام نیز هست.

اکنون که در آستانه پنجاهمین سال گشت این نهضت بزرگ هستیم باید درباره علل و منشاء و اثرات آن بیشتر بدانیم. اگرچه اغلب اسناد داخلی مربوط به این جنبش را در اختیار داریم و شهادت‌هایی که از قول شاهدان عینی آورده‌اند و نیز آنچه که دیگر افراد ناظر بر این رخداد گفته یا نوشته‌اند، ذخیره اطلاعاتی ما را بس غنی کرده‌است. با این همه نسل حاضر و نسل‌های آینده باید بدانند که گذشت زمان باعث قلب واقعیت‌های تاریخ‌ساز می‌شود. چیزی که تا حدودی به سرعت در اوایل انقلاب اسلامی اتفاق افتاد این بود که تاریخ‌نگاری شود، ولی نه به شیوه تاریخ‌نگاری دوران مشروطه بلکه به صورت نکته‌سنجی‌های متکی بر واقعیت‌های رخدادهای تاریخی، اما با وجودی که هنوز نسلی که قیام بزرگ ۱۵ خرداد را ایجاد کرد، زنده است. راهزنان تاریخ در قالب خاطرات شفاهی به دنبال آن هستند که نهضت بزرگ ملت ایران را به مسلخ تحریف بفرستند. آنچه پا برجاست نبرد بی‌پایان تعبیرها، تحلیل‌ها و تفسیرهاست. این نبرد در پنجاه سال گذشته ادامه داشته است. جریان چپ که خود مزدور اردوگاه شوروی سابق بود، قیام خونین ۱۵ خرداد را یک حرکت فئودالی و جبهه ملی و همپالکی‌های آنکه مزدور مادام‌العمر امریکا، انگلیس و صهیونیسم هستند، آن را یک حرکت ارتجاعی می‌نامند.

سران و کارگزاران رژیم حقیر سلطنتی در ایران که در سرکوب این قیام دست داشتند، در خاطراتی که بعد از انقلاب اسلامی نوشته‌اند، سلطنت را از نام و ننگ جنایت‌های رژیم در سرکوب قیام ۱۵ خرداد بری می‌دانند و گروه‌های سیاسی به گونه‌ای این واقعه را تعریف می‌کنند که گویی نقش اساسی در نهضت ۱۵ خرداد با آنها بوده است. تاریخ در هیچ دوره‌ای از آفت‌های تاریخ‌نگاری مورخین مزدور در امان نبوده است.

در پس همه این تاریخ‌نگاری‌های تقلبی، ملت ایران می‌داند اتفاقاتی که منجر به پیدایش نهضت ۱۵ خرداد شد، قبل از هر چیز به ما می‌گوید که تمام آن دسته از چارچوب‌های سامان‌بخش قدیمی که پیشاپیش قائل به مقبولیت رژیم کهنه بودند را با هیچ منطقی نمی‌توان طبیعی و تاریخی نشان داد. اینها افسانه‌هایی بودند که صرفاً منافع گروه‌ها و طبقات خاصی را در ایران توجیه می‌کرد و با منافع مردم هیچ نسبتی نداشت.

بی‌اعتمادی به فرا روایت‌های سلطنتی و استعماری در مورد نهضت‌رهای بخش ۱۵ خرداد به معنای آن است که آن دسته از افسانه‌های ساختارسازی که به سلطنت و

استعمار و عمله‌های وابسته به آن معنا می‌بخشد، از شور و نشاط افتاده‌اند و برای ملت ایران جذابیتی ندارند.

امام خمینی در قیام ۱۵ خرداد با اعلام مرگ شاه، مرگ سلطنت، مرگ حامیان رژیم سلطنتی، مرگ استعمار امریکا و انگلیس، مرگ مدرنیته، مرگ حامیان غربی، بهایی - صهیونیستی و حامیان سکولار مناسبات کهنه و فرسوده و در نتیجه مرگ تاریخ‌نگاری‌های شبه‌تاریخی را نیز اعلام کرده بود. حماسه حضور مردم در قیام ۱۵ خرداد و پیوند ناگسستنی مردم با رهبری، مهر پایانی بود بر همه اندیشه‌ها، نظریه‌ها، آرمان‌ها، جنبش‌ها، تحلیل‌ها و تفسیرهایی که مردم جایی در آن ندارند و احزاب و گروه‌ها خود را قیم مردم معرفی می‌کنند.

انقلاب اسلامی که میوه شیرین درخت تنومند نهضت روحانیت در تاریخ ایران است اگر می‌خواهد همچنان سرزنده و شاداب باشد و کام ملت ایران را شیرین کند و الگوی جنبش‌های بیداری گردد، باید ۱۵ خردادی بماند و ارکان نهضت ۱۵ خرداد را چراغ فرا راه خود سازد. همان‌طوری که در مقدمه گفته شد نهضت ۱۵ خرداد سه رکن اساسی داشت: مردم، رهبری، اسلام. هیچ یک از این ارکان قابل تفکیک و تجزیه از یکدیگر نمی‌باشند. دشمنان نهضت ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی تمامی سرمایه‌های خود را برای جداسازی این سه رکن از یکدیگر و یا مصادره یکی از این ارکان به نفع دیگری در طول نهضت امام خمینی به کار گرفتند.

اگر می‌خواهیم راه و یاد خمینی کبیر زنده و جاوید بماند، اگر می‌خواهیم خون شهدای مظلوم ۱۵ خرداد در مرگ آباد تجدد و تحجر و مقدس‌مآبی ضایع نگردد، اگر می‌خواهیم میوه شیرین نهضت ۱۵ خرداد یعنی انقلاب اسلامی به کام ملت ایران تلخ نگردد، اگر می‌خواهیم پاسدار خون شهیدان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس باشیم و اگر می‌خواهیم امکان راستین تغییر را از ملت ایران نگیریم، باید هر سه رکن نهضت امام خمینی را از آفات اختلاف، گروه‌گرایی، حزب‌بازی، سهم‌طلبی و تحریف‌های مادی و معنوی در امان نگه داریم. بقای اسلام، بقای مکتب اهل بیت و بقای استقلال، آزادی و اعتلای ایران اسلامی در گرو حفاظت از این ارکان حیاتی است.

ملت ما اکنون در کانون بحران نظام جهانی قرار گرفته است. فرصت زیادی برای فرصت‌سوزی نداریم. اگر امروز از این امکان تغییری که شهدای قیام ۱۵ خرداد و شهدای انقلاب اسلامی و امام شهدا در اختیار ما قرار داده‌اند، بهره نگیریم بی‌تردید فردا دیر خواهد بود. خرد انتظار به ما می‌آموزد که امکان واقعی هر گونه تغییری بر مبنای

آرمان‌های قیام ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی روبه‌روی ماست. ملت ایران توانایی این را دارد که مجدداً حقانیت خود و اعتقادات خود و آرمان‌های انسانی و اسلامی خود را به اثبات برساند و از این رهگذر جامعه توحیدی مبتنی بر عقلانیت، عدالت، معنویت و آزاد از هر بت و بت‌پرستی را الگوی تحولات جهانی نماید.

راست است که گفته‌اند: تمام کار با ما نیست ولی شانه خالی کردن از کار هم حق ما نیست.

